



میزگرد بررسی و مرور سه دهه هنرهای تجسمی

هنر در خدمت مدیر یا مدیر در خدمت هنر



میزگرد مرور و بررسی سه دهه هنرهای تجسمی بعد از انقلاب، با فراز و فرودهایی به انجام رسید. قرار بود افراد بیش تری در این میزگرد حضور یابند و حتی الامکان از هر رشته هنرهای تجسمی، عزیزی لب به سخن بکشاید. اما در روز موعود سیدحمید آل هاشم (شریفی) که خود بانی این میزگرد و دعوت کننده افراد بود به علت ناخوشی نتوانست در جلسه حاضر شود.

دیگران نیز هر یک به سببی نیامدند و سرانجام سیدناصر هاشم زاده در دقیقه نود به جمع دوستانی چون دکتر محمد خزائی و ناصر سیفی پیوست. هاشم زاده مدرس میانی هنر و تمثیل است و هم چنین در مقام مشاور در نوشتن فیلم نامه های «رنگ خدا»، «زیر نور ماه»، «بید مجنون» و «آواز گنجشکها» همکاری کرده است.

دکتر محمد خزائی نیز کارشناس ارشد گرافیک و دکترای هنر اسلامی، سردبیر کتاب ماه هنر و عضو هیات علمی دانشگاه است. ناصر سیفی نقاش هنرمندی است که دست به قلم نیز دارد و به عنوان منتقد هنری گاهی نقدها و مطالبی می نویسد.

این میزگرد در یک عصر پاییزی در دفتر تحریریه سوره برگزار شده است.

عکس: علی شیرازی





تعدادی از هنرمندان احساس می‌کردند که مدرنیسم هم جواب‌گوی نیازهای درونی آنان و آن چه می‌خواستند، نیست و جامعه هم آن را نمی‌پذیرد. علاوه بر این که نگاهشان به مدرنیسم هم با نگاهشان به نقاشی کلاسیک تفاوت بسیاری داشت *

شیوه رایج بود و تعدادی از هنرمندان در واقع به آن چیزهایی که خودشان داشتند روی آوردند. یعنی وقتی که به شیوه مدرن از سطوح رنگی خیلی تخت در نقاشی مدرن کار کردند، متوجه شدند که در هنرهای خودشان نیز چنین چیزی وجود دارد و فرم‌های خاص آن‌ها را در فرم‌های خاص خود، مثلاً در بخشی از خوش‌نویسی می‌دیدند و آن‌ها را به صورت عناصری که نمود هویتی پیدا کند، به کار می‌بردند تا نشانی از فرهنگ و جامعه‌شان را ارائه دهند. آن‌ها هم چنین پی بردند که این موضع چیزی از هنر مدرن کم ندارد، یعنی از نظر رنگ، بافت، فرم و سطح با هنر مدرن برابری می‌کند.

این جریان در ایران از سال‌های ۱۳۴۱، ۱۳۴۲ به راه می‌افتد و بر آن تأکید نیز می‌شود و برخی از عوامل حکومتی نیز از آن حمایت می‌کنند. حتی به آن‌ها بورسیه می‌دهند که به فرانسه و کشورهای مختلف اروپایی سفر کنند و در زمان پهلوی دوم نیز مورد توجه بعضی از صاحب‌نفوذان فرهنگ قرار می‌گیرند و از سوی آنان امکانات زیادی در اختیار این هنرمندان قرار می‌گیرد. ولی این‌ها نمی‌تواند یک جریان موفق که پاسخ‌گوی هنر ناب و خاص ایرانی باشد را پدید آورد. دلیلش هم این است که آنان فقط به پوسته توجه می‌کردند، یعنی آن چه در ظاهر دیده می‌شود. در صورتی که وقتی به هنر هزار ساله خود نگاه می‌کنیم و آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم، درمی‌یابیم که این هنر فقط یک هنر ظاهری نیست، بلکه معنایی هم در آن نهفته است و این دو مانند دو روی یک سکه و کاملاً به یکدیگر وابسته‌اند. این جریان به دلیل پرداختن به ظاهر و دیدن فقط یک روی سکه و بی‌توجهی به بعد معنوی آن، متوقف می‌شود. ولی بهر حال همین جریان حرکت خود را کرده بود. این درگیری‌ها و چندشاخه‌شدن این جریان و توقف آن، با انقلاب اسلامی هم‌زمان می‌شود و در واقع مصادف است با سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی در حال شکل‌گرفتن است و جریانی نو شروع به کار می‌کند که با جریان قبل از انقلاب، بسیار متفاوت است و آن را افرادی با طرز تفکری جدید به راه می‌اندازند.

درواقع تعدادی از هنرمندان احساس می‌کردند که مدرنیسم هم جواب‌گوی نیازهای درونی آنان و آن چه می‌خواستند، نیست و جامعه هم آن را نمی‌پذیرد. علاوه بر این که نگاهشان به مدرنیسم هم با نگاهشان به نقاشی کلاسیک تفاوت بسیاری داشت. یعنی می‌دیدند که آن دید تجربه‌گرایی و کاملاً هنری بودن و سطوح

خزایی؛ در خصوص هنرهای تجسمی سه دهه اخیر که به دوران انقلاب اسلامی برمی‌گردد، به ناچار باید گذری هم به دوران قبل از آن داشته باشیم.

در دوره پهلوی اول، تغییراتی در جریان هنرهای تجسمی به وجود آمد، البته این تغییرات شاید هم کمی زودتر از آن دوره شروع شده باشد، آن هم با جریانی که کمال‌الملک راه‌اندازی و مدرسه هنرهای مستظرفه را دایر کرد و همین امر باعث شد که هنر ایرانی از روند قبل از خود که سابقه‌ای به بلندای چندین قرن داشت به سمت و سوی جدیدی که تمایلی هم به هنر قبل داشت برسد. در مقابل، جریان دیگری تحت عنوان هنر صنایع ایران به وجود آمد، که توسط آقای حسین طاهرزاده بهزاد راه‌اندازی شد؛ این اتفاق مصادف بود با ابتدای حکومت رضاشاه. آقای طاهرزاده، تعدادی از هنرمندانی را که به شیوه سنتی کار می‌کردند، دور هم جمع کرد و کارشان را که بیشتر به شیوه هنر دوره تیموری و صفوی صورت می‌گرفت، آغاز کردند.

یعنی با این روش می‌خواستند از قاجار فاصله بگیرند. افرادی مانند «زاویه» در این مجموعه رشد کردند و مهم‌ترین آثار آنان نیز در بخشی از موزه هنرهای تزئینی ارشاد موجود است. این هنرمندان که تا یکی دو دهه گذشته نیز در قید حیات بودند، بیش‌تر کار تذهیب و نقاشی می‌کردند. با آمدن رضاشاه، به دلیل علاقه و تمایل شدید او به مدرن‌شدن کشور از یک سو، و صعود مدرنیسم اروپا به اوج قله خود از سوی دیگر، نه تنها ایران، بلکه دیگر کشورهای نیز متأثر از این جریان بودند و در بسیاری از کشورهای جهان سوم، از جمله ایران، از طرف حکومت نیز مورد حمایت و توجه قرار می‌گرفتند. از سال ۱۳۲۰ به این سو، مدرن‌گرایی شدیداً تبلیغ و حمایت می‌شد و همان‌طور که گفتم، کشورهایی مانند ترکیه، پاکستان، کشورهای عربی و خلاصه بیش‌تر کشورهای مسلمان، تحت تأثیر این جریان قرار گرفتند. این جریان تا دهه چهل ادامه یافت و بسیاری از هنرمندان کشورهای مختلف از پاکستان گرفته تا مراکش، ایران و ترکیه، به این نتیجه رسیدند که دیگر در هنرهای تجسمی تقلید از غرب کافی است، و بهتر این است که در رشته‌هایی مثل نقاشی، از هنر، تمدن و فرهنگ خود نیز بهره بگیرند. این طرز تفکر، هم‌زمان در کشورهای مختلف به وجود آمد که البته در کنار و به موازات آن، عده‌ای از هنرمندان هم‌چنان به کارهای مدرن خود ادامه دادند. با این اتفاق، در ایران موج سقاخانه راه‌اندازی شد و در پاکستان و برخی کشورهای عربی نیز همین



ناقوس کلیسا با اذان، ناقوس کلیسا صدای خیلی خوبی دارد، گرچه ممکن است از نظر موسیقایی دارای معنای باطنی عمیقی باشد، ولی در مقایسه با اذان که همانند ناقوس کلیسا از موسیقی زیبایی برخوردار است، کلماتی دارای معنا و مفهوم نیز در بردارد و شنونده می‌داند که دارد چه می‌شنود؛ در صورتی که صدای ناقوس صدای مجرد موسیقی است.

کارهای سنتی ما نیز همین ویژگی را دارد، یعنی فقط دارای فرم و رنگ و سطح نیست، بلکه کنار این تناسبها و ترکیبات زیبا، مفهوم، ایده و اعتقاد خاصی را نیز ابراز داشته است که در جریان سخاخانه از این بخش غافل بودند و همین امر باعث توقف آن شد.

سیفی: با مقدمه نسبتاً مفصل آقای دکتر خزایی، لازم است که من به گونه دیگری وارد بحث شوم. بیسم دارم که صحبت‌هایم با مقدمه ایشان فاصله بگیرد، ولی سعی می‌کنم که مرتبط با همین مقدمه صحبت کنم. موضوع هنرهای تجسمی را که از آن بحث می‌کنیم، باید جایگاهش را بدانیم و ببینیم که آیا تعریف درستی از آن داده شده است یا خیر و به واسطه جریان‌های سیاسی و فضای آن‌گونه‌ای که به رهبری مردی عالم و فرزانه، انقلابی پیروز شد و مردم با نام انقلاب اسلامی، حکومت را تغییر دادند، یک جریان هنری در این جا به وجود می‌آید، جریانی که قبلاً حضور داشت، منتها مختص یک طبقه خاص بود و همه در آن حضور ندارند و یا امکان ورود به این فضا را نداشتند. منظورم فضاهای مختلف هنری و در این جا مشخصاً هنر تجسمی است. دلیل این امر به غیر از این که این فضا ویژه یک طبقه خاصی از جامعه است، ممانعت دیگری نیز به نام اخلاق وجود دارد، یعنی نگاه جامعه به این مقوله‌ها نگاه مثبتی نیست، زیرا کسانی که درگیر کارهای هنری‌اند دارای ویژگی‌های خاصی هستند که بسیاری از افراد جامعه به دلیل نگاه سنتی‌شان، این امر را بر نمی‌تابند.

بعد از انقلاب این فضا باز شد و در اختیار همگان قرار گرفت. آثار مختلفی اعم از نقاشی، گرافیک و پوستر خلق و نمایشگاه‌های متعددی نیز برگزار شد که خودجوش بودند، یعنی با برنامه‌ریزی خاصی به وجود نیامدند، مانند خود انقلاب که اساساً با داشتن یک هدف کلی و مشخص، فاقد برنامه‌ریزی دقیق و مشخص بود و بسیاری از مسائل، برحسب ضرورت‌ها، پیش آمده‌ها و مسائل مختلف در نظر گرفته و به پیش برده می‌شد. هنر انقلاب هم به همین گونه بود. حال می‌خواهیم بدانیم که این هنر انقلاب چیست و مفهوم آن به چه چیزی اطلاق می‌شود، یعنی آثار هنر تجسمی کدامند؟ آیا از «هنر انقلاب اسلامی» تعریفی ارائه شده است؟ به نظر من بهتر است که در ابتدا، گفتاری پیرامون این قضیه داشته باشیم.

هاشم زاده: به نظر من صحبت‌های آقایان دکتر خزایی و سیفی، بسیار راه‌گشاست، زیرا انسان همیشه در این مسائل غور می‌کند، ولی برای من پیش از همه این‌ها یک پرسش وجود دارد و آن هم ظهور و حضور مدرنیته‌ای است که در غرب حاصل شده، و این که آیا در شرق به‌ویژه در شرق اسلامی و باز هم به‌ویژه در کشور ما این نوع مدرنیته تحقق یافته است یا خیر؟ یعنی اگر بگوییم که هنر به‌طور کلی در جامعه ما و هنرهای تجسمی به‌صورت خاص، تحت تأثیر مدرنیته نیستند، اشتباه کرده‌ایم. زیرا در اصل، مدرنیته حضور خودش را بر ما تحمیل کرده است. یعنی همان‌گونه که ماشین، حضور خودش را تحمیل کرده است، نگاه مدرنیته نیز در این جا غالب شده است. با این همه، آیا حضور مدرنیته در این جا محقق هم شده است؟ مسلماً خیر، چون ما پیش‌زمینه ورود

تخت رنگ‌ها و فرم‌های موجود، در بسیاری از آثار سنتی خودمان نیز وجود دارد و هنرمندان ما، این موارد را در کارهای خود مورد استفاده قرار داده‌اند. مثلاً در کشورهای عربی خط را جای‌گزین کردند و برای آن‌ها مهم نبود که این خط خوانده بشود یا نه، بلکه آن بافت و ترکیب‌بندی ایجاد شده، اقتناع‌شان می‌کرد؛ در عین این که کار سنتی‌شان را به شکل مدرن انجام می‌دادند. از طرفی با آمدن این رنگ‌ها و فرم‌ها هویت آن کشور یا آن جامعه نیز حفظ می‌شد، یعنی اگر یک کار مدرن در ایران انجام می‌گرفت و در اروپا یا آمریکا نشان می‌دادند و در نمایشگاه در معرض دید عموم قرار می‌گرفت، کسی نمی‌توانست تشخیص بدهد که این کار هنری مربوط به کدام کشور است ولی توجه به هنرهای سنتی و وام گرفتن بعضی از عناصر آثار هنرهای تجسمی، باعث شد که به این هویت نیز توجه شود. این افراد فکر می‌کردند که با برداشته‌هایی از هنر سنتی می‌توانند جریانی را به وجود آورند، غافل از این که هنرهای شرقی، به‌ویژه هنر ایرانی، یک بعد محتوایی و معنایی نیز دارد. مثلاً یک نمونه کار از دوره تیموری داریم که تماماً با فرم‌های هندسی کار شده است و اتفاقاً یکی از کارشناسان و مستشرقان، این اثر را در کنار یک اثر از موندریان آورده و بر تشابهات آن تأکید زیادی کرده است. تفاوت آن دو این است که در کار موندریان یک‌سری خطوط هندسی افقی و عمودی با لایه‌های رنگی هست و این اثر دوره تیموری نیز همین‌گونه است، ولی وقتی به آن توجه می‌کنیم، بی می‌بریم که شامل چهل باز تکرار کلمه علی، علی است با فضای مثبت و منفی و با پنج رنگ متنوع که در نظر اول یک کار مدرن به نظر می‌رسد و با دقت بیش‌تر متوجه می‌شویم که خیر، چهل کلمه علی، علی است که به طرز خاصی در کنار هم قرار گرفته‌اند. به‌قول یکی از دوستانم، فرق بین هنر مدرن و هنر تجریدی این است که معنایی در آن نهفته است، مثل تفاوت



اگر بخواهید اعتراض را کنترل کنید در حقیقت این گونه است که قلب هنر را از سینه‌اش درآورده‌اید و به آن تیر خلاص زده‌اید که دیگر خنثی می‌شود و پوسته‌ای ظاهری از آن باقی می‌ماند

احساس می‌کرد. و این جامعه نیازمند این تغییر بود. زیرا این فرنگی‌مآبی و تجددطلبی ترجمه‌ای، او را آزار

می‌داد. این آزارها باید به یک تغییری می‌انجامید و این تغییر، صورت سیاسی خود را نشان داد. پس با صورت فرهنگی و صورت هنری خود چه کرد؟

تغییر در سیاست، خود را با تغییر در یک رژیم حکومتی نشان می‌دهد، اما تغییر در فرهنگ، تأثیرپذیری و تغییر در هنر به این زودی انجام نمی‌گیرد و امری نیست که یک روزه، دو روزه، سه روزه صورت بگیرد و به تحول زمانی نیاز دارد. اما زمینه‌های آن را تغییر سیاسی و حکومتی ممکن بود نشان دهد، به میزانی که حکومت، زمینه‌ها را برای ایجاد این تغییر آماده کند، ما به این تغییر فرهنگی و هنری امید داریم. اما پرسش اول: چه چیزی را می‌خواهیم تغییر دهیم؟ آیا از وضعی به وضعی دیگر گریزان هستیم؟ وضع گذشته را که ما وارث آن نبودیم؛ یعنی وضعیت هنر نقاشی قدیم ما، به ما به ارث نرسیده و اگر رسیده باشد، صورت‌های بسیار نازل آن رسیده است. در خط، ما یک وراثتی را حفظ کردیم - شعر و ادبیات را از این بحث جدا می‌کنم که آن هم فترت وحشتناکی داشته است و به همین دلیل بود که با شعر نو مواجه شدیم - ما در این تغییر، اگر می‌خواستیم به گذشته رجوع کنیم، به کدام گذشته باید رجوع می‌کردیم؟ الگوهای ما کجا بود و آیا اصلاً امکان رجوع به گذشته وجود داشت و دارد؟ یعنی امکان دارد که جامعه‌ای به گذشته برگردد؟ بحث دیگر که به نظر رسید این که وضع مطلوب ما کجا بود، ما فقط می‌خواستیم چیزی را نفی کنیم و آن چیزی را که دیگران بر ما مسلط کرده بودند و از غرب آمده بود، نفی کردیم. سؤال این است که پس از نفی، چه چیزی را جای‌گزین آن کرده‌ایم؟ و آن آثاری را که آوردیم، خود تا چه حد متأثر از آن چیزی بود که از غرب آمده بود؟ امروز در آثارمان تأثیرات دسته دوم، سوم، چهارم را از شعر و ادبیات گرفته تا نقاشی و دیگر هنرهای تجسمی، مشاهده می‌کنیم که از غرب آمده است. صرف این تأثیرات هم نباید بد تلقی شود، چون هنر و ادبیات همان گردش تمدنی بشر است و نباید آن را بد دانست. پرسش این است که خوشایند و مطلوب ما چه بود که به سمت آن رفتیم یا نرفتیم؟ من معتقدم که مطلوب، تبیین نشده است، یک چیز کلی گفته‌ایم و حتی آن را تبیین نکرده‌ایم که مطلوب

مدرنیزم را نداشتیم. در آن جا پیش زمینه‌ای وجود داشت، آن پیش‌زمینه‌هایی که کلاسیسیسم به معنای خاص آن در غرب منجر به تحولی شده است که آن را مدرنیسم نام نهاده‌ایم. ولی در این جا مدرنیسم را به انحاء گوناگون ترجمه کرده‌ایم، یعنی آن تحولی که در غرب اتفاق افتاده و ساختمان اصلی تفکر غربی نیز هست، در این جا ترجمه و بعد به تبع ترجمه، از آن تقلید شده است. حالا به خوب یا بد بودن این تقلید کاری نداریم، چون بحث ما بحث اخلاقی نیست که بگوییم، «خلق را تقلیدشان بر باد داد» ای دوصد لعنت بر این تقلید باد». ما می‌گوییم که این امر اجتناب‌ناپذیری بوده است، یعنی شما در یک مرحله از تاریخ، ناگزیر بر آن چیزی که در اطرافتان است، توجه می‌کنید و چه نقاش باشید و چه امروزه یک گرافیکست مدرن تلقی شوید، ناخودآگاه از همه آن چه که به‌عنوان مؤلفه‌های یک کار هنری تعریف می‌شود، تأثیر می‌پذیرید و بعد عیناً آن را در کار خود دخیل می‌کنید.

مفوله دیگری هم وجود دارد به نام دوران کلاسیک خودمان که گاهی آن را سنت می‌نامیم. آیا آن سنت جاری بوده است و مدرنیته جای آن را پر کرده است یا آن سنت دوره فترتی را می‌گذرانده است، یعنی ما در این بین از آن سنت هم منقطع شده بوده‌ایم، و این انقطاع یک خلأ ایجاد کرده و بعد آن را چیز جدیدی پر کرده است و آن چیز جدید نیامده تا چیزی را به عقب براند و آن را نفی کند، بلکه آمده است تا خود را تثبیت کند. ممکن است بگوییم که خیر، صورت‌هایی از سنت تا دوره مثلاً کمال‌الملک حضور داشته است، و می‌گوییم که مدارس و مراکزی بوده است که در آن جا نقاشی کار می‌شده، پرده می‌کشیده اند و به‌ویژه خط وجود داشته و خوش‌نویسی می‌کرده‌اند. ما در خط مقاومت داشتیم، علت این مقاومت، تداوم یک سنت بوده و چیزی نتوانسته است جای آن را پر کند و شاید هم ما در تغییر خط مقاومت نشان داده‌ایم که این امر به این مسأله کمک کرده است، چیزی که شاید در نقاشی قادر به انجام آن نبوده‌ایم. این مدرنیسم یا مدرنیته‌ای که به این‌جا آمده، ترجمه شده، اثر گذاشته و محیط جدید ایجاد کرده، حال چقدر بر هنرمندان تأثیرگذار بوده است؟ فرقی نمی‌کند ده درصد، بیست درصد یا صد درصد، ولی به نظر من یک چیز محقق است و آن هم این که مدرنیسم اتفاق نیفتاده است. یعنی شما در هنر ایرانی، دوره‌ای به نام دوره مدرنیته ندارید، می‌توانید تأثیر مدرنیسم غرب به‌ویژه اروپا و جای پای آن را در ایران نشان دهید؛ چرا؟ برای این که مبادی و مبانی فکری آن وجود ندارد. همان‌طور که خود کار به تبع ترجمه و تأثیرات ترجمه‌ای پیش رفته است، مبانی نظری و فکری آن هم زیر بار ترجمه خودباخته شده است. آیا تفکر کلاسیسیسم یا تفکر سنتی ما نتوانسته است مبانی و نظرات خود را لحاظ کند؟ ما از آن هم گریز داشته‌ایم، زیرا آن هم در فترت بوده است. این گریز به دلیل وجود مسائل داخلی و خارجی بوده است که از دوره صفویه آغاز شد و شاید هم این مبانی و مبادی، از زمانی که اروپایی‌ها آرام‌آرام نقش خود را در این جا بازی می‌کردند، سست شده است. البته فقط اروپایی‌ها یا مستشرقان آن را سست نکردند، بلکه ما نیز در نگاهداشت آن مبانی و مبادی سست بوده‌ایم. از ماست که بر ماست؛ به این نکته هم توجه کنیم.

در بحث بعد از دوره مشروطه باید این گونه بگوییم که با انقلاب اسلامی قرار بود در این مبادی و مبانی، تحولی ایجاد شود. این قرار به چه ضرورتی بود؟ به ضرورتی که یک جامعه به لحاظ کلی تغییر را

چرا دوران شکوفایی هنر اسلامی و به‌طور مشخص هنرهای تجسمی در دهه اول است؟ به‌دلیل این‌که کل مردم بر ضد رژیم برخاستند و آن را سرنگون کردند. انرژی و انگیزه اصلی این هنر، نفس اعتراض به وضع موجود بود



کمال‌الملک

هنرمندان انقلاب که در واقع همان جوان‌ها هستند، از سمت و سوی ابعاد مختلف انقلاب بلافاصله تغییر مسیر می‌دهند و به‌سوی انفاق‌های دفاع مقدس و جنگ روی می‌آورند که در این فضا هم آثار مورد قبولی خلق می‌شود. خوشبختانه ما از دهه اول انقلاب دو کتاب خوب با عنوان «۱۰ سال گرافیک انقلاب» و «۱۰ سال نقاشی انقلاب اسلامی» در دست داریم. مرحوم ابوالفضل عالی درباره این کتاب که در آلمان چاپ شد، می‌گفتند هنگام فیلم و زینک این کتاب‌ها، کسانی که این امور را انجام می‌دادند با دیدن بیوگرافی و عکس هنرمندان ما تعجب می‌کردند که چنین افرادی که هنوز خیلی جوان هستند و ۲۰، ۲۲ سال بیش‌تر سن ندارند، توانسته‌اند چنین آثاری به‌وجود بیاورند. هم‌اکنون هم اگر با دیده انصاف به این کارها نگاه کنند این قضیه را تصدیق می‌کنند.

بخش مهمی از موضوع، به جریان انقلاب و توانایی‌هایی که در ساحت معنویت برای همه ایجاد کرد و هنرمندان نیز جدای از آن جریان نبودند، برمی‌گردد.

این‌گونه نبود که ما مطلوب و نمونه‌های پیش‌روی مان داشته باشیم، بلکه روند انقلاب و دفاع مقدس آن‌ها را به پیش برد و باعث شد آثار مطلوبی در اوایل انقلاب به‌وجود بیاید.

سیفی: شما مقدمه خوبی بیان کردید. آقای هاشم زاده طرح سؤال کردند که ما اگر به‌طور مشخص بخواهیم به هنرهای تجسمی بپردازیم کدام رشته و از چه منظری باشد، سرفصلی است که ساعات‌ها و جلسه‌های متعددی زمان می‌برد، مگر این‌که در حد کلیات صحبت شود، اما کلی‌گویی، مخاطب را دچار خستگی می‌کند.

در دنباله بحث کلاسیسیسم و سنت آقای هاشم‌زاده که دوران فترتی در هنر برای آن حاصل شد که ما درباره بخش هنر تجسمی آن صحبت می‌کنیم، با آغاز انقلاب، چنین روی‌کردی نشان از تحولی دارد که قرار است اتفاق بیفتد و ما دیدیم که این اتفاق، بدون این‌که برنامه و سیاست‌گذاری خاصی وجود داشته باشد، به‌ویژه در دهه اول آن رخداد. چرا دوران شکوفایی هنر اسلامی و به‌طور مشخص هنرهای تجسمی در دهه اول است؟ به‌دلیل این‌که کل مردم بر ضد رژیم برخاستند و آن را سرنگون کردند. انرژی و انگیزه اصلی این هنر، نفس اعتراض به وضع موجود بود. هنرمند در بهترین وضع ممکن هم آفاق‌های فراتری را می‌بیند، معنای

در نقاشی چیست، در شعر چیست، در داستان چیست و امروز در گرافیک که پدیده جدیدتری است و ما آن را عیناً از غرب گرفته‌ایم، در عکاسی، سینما و در هنرهای وابسته به سینما (شامل صدا و نور و...)، در همه این‌ها، مطلوب ما چیست؟ و نظر من این است که جای این پرسش تا حدودی خالی مانده است.

دکتر خزایی: سی سال پیش، انقلابی اتفاق افتاد که در خیلی از موارد، برنامه‌ریزی داشت، اما بخش زیادی از آن هم پیش‌بینی نشده بود و گمان نمی‌رفت در عرض یکی، دو سال در سال ۱۳۵۷ انقلاب به پیروزی و به این مرحله برسد. در خیلی موارد نه تنها ما دارای مطلوب نبودیم، بلکه مورد آن هم وجود نداشت.

اگر هنرهای تجسمی را در نظر بگیریم، مثلاً انقلاب مجارستان با هنر آغاز می‌شود که یک‌سری موسیقی‌دان آغازکننده راه هستند و مردم پشت سر آن‌ها قرار دارند. اما در این‌جا هنرمندان واقعی در صف مردم نیستند. بیش‌تر هنرمندان ما کسانی هستند که شاید در ایام انقلاب هنوز به سن ۲۵ سالگی نرسیده بودند و دوران آموزش و تجربه را می‌گذراندند. نمی‌توانیم این‌گونه بگوییم که ما هنرمندان خوبی داشتیم که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب شروع به کار کردند، بلکه هنرمندان ما از میان صف جوان‌های انقلابی برخاستند. ۱۰، ۱۵ سال پیش در همین حوزه، یکی از هنرمندان می‌گفت اگر این انقلاب اتفاق نمی‌افتاد غیر ممکن بود که من به سمت طراحی فیلم و سینما بیایم یا فلان شخص نقاش شود.

انقلاب شرایطی را فراهم کرد تا عده‌ای به کار هنری بپردازند و از هیچ شروع کردند، مراحلی را گذراندند و جلو رفتند. طبق گفته آقای سیفی، این گروه از هنرمندان، جواب‌گوی سیل خروشان که در سال ۱۳۵۶ اتفاق افتاد و سال بعد به پیروزی رسید، نبود ولی در عین جوانی و بی‌تجربگی، آن‌ها خیز بلندی برداشتند. آثار دهه اول انقلاب، ویژگی، شاخصه و ارزش‌هایی دارد که در دهه دوم و سوم کم‌تر دیده می‌شود. در آن زمان تجربه کم بود، بیش‌تر آن‌ها دانشجوی بودند، تازه فارغ‌التحصیل شده بودند یا تحصیلات هنری‌شان را تازه شروع کرده بودند، اما ارزش کارهایی که صورت گرفته است را در دهه‌های بعد کم‌تر می‌توان یافت. این مساله نشان‌دهنده این است که بخشی از این انرژی، برگرفته از انقلاب است؛ جریان فکری و معنوی‌ای که در دهه اول انقلاب حاکم است، به‌ویژه این‌که پس از مدتی، جنگ ناخواسته‌ای شروع می‌شود.

این، خیال‌پردازی و تخیلی زندگی کردن نیست. در سیر تکامل بشر، هنرمند کارگر است و چون باب این اعتراض باز بود، موجب شکوفایی آن شد. در دهه دوم، خواستار سامان‌دهی آن و ایجاد نهاد و اداره شدند و در این مقطع از چیزی که غافل شدند، نه هنر، هنرمند و انقلاب؛ بلکه ماهیت آن بود که اعتراض است. اگر بخواهید اعتراض را کنترل کنید در حقیقت این‌گونه است که قلب هنر را از سینه‌اش درآورده‌اید و به آن تیر خلاص زده‌اید که دیگر خنثی می‌شود و پوسته‌های ظاهری از آن باقی می‌ماند. دلیل این که قضیه سقاخانه پیش آمد، این بود که رژیم گذشته دید مسیر خوبی است و فرح پهلوی و درباریان از آن حمایت می‌کنند و بوی اعتراض از آن به مشام نمی‌رسد. البته این‌گونه نیست که همه آن‌ها هم افراد خنثایی باشند، در آن‌ها هم می‌شود کارهای معناداری پیدا کرد، آن هم در لایه‌های ظاهری روشن‌فکری - قصد من این نیست که بگویم روشن‌فکری خیط و بد است - مثل فیلم‌های سینمایی، آن اعتراض‌ها گم می‌شد و همه نمی‌فهمیدند و فقط با دقت، کنکاش و عینک‌های ذره‌بینی می‌شد فهمید که گوشه فلان پلان می‌خواسته مثلاً چیزی بگوید. در صورتی که کلیت یک تابلو یا فیلم، مفهومی را به نیت ایجاد انگیزه و حرکت القا می‌کند، تا سوال ایجاد شود و شما را به چالش بکشد. هنر در دهه اول، این کار را انجام داد و مقبولیت عام پیدا کرد. نخستین نمایشگاه در حسینیه ارشاد، شامل تابلو و کارهای گرافیکی‌ای بود که خیلی قوی نبودند، ولی به شدت تأثیر می‌گذاشتند. البته بحث بر سر این نیست که محتوا بر فرم غالب بود، بلکه همه فارغ از فرم و محتوا، اثر خلق کرده بودند. آن دهه، دهه مبدأ و سیاست‌گذاری برای بعد بود؛ آن هم با تدبیر. یعنی ما اگر جلوی جریان پرشوری را که مثل یک جوان بالغ، پر قدرت، سستیر و آماده است، بگیریم خیط کرده‌ایم و رها کردن آن هم درست نیست. اگر هم او را در فضای محدودی قرار دهیم دچار افسردگی می‌شود که طبیعی است.

در سال‌های گذشته ما در فضای باز، یکدیگر را می‌دیدیم و صحبت می‌کردیم که بر بیان و احساس ما تأثیر می‌گذاشت. این ساختمان، اتاق و فضای محدود، حتی در نوع نگرش ما - نه به‌طور مطلق - ولی تأثیرگذار است.

رقابتی که در عالم هنر وجود دارد، به‌دلیل جو‌زدگی جماعت به‌ویژه هنرمندانی است که از سیاست متأثر شده‌اند، خصوصاً آن طرفی ما که به این طرف هم سرایت کرده است. رقابت معمولاً به ایجاب منجر می‌شود. اگر بخواهیم همدیگر را از بین ببریم، دیگر اسم آن رقابت نیست. ما باید به حضور همدیگر کمک کنیم تا کارها ارائه و مشخص شود که هر کس چه حرفی دارد. متأسفانه غالب رقابت‌ها به نفعی است. آن طرف، این طرف را قبول نداشت و در مبانی اصولی هم با یکدیگر اختلاف داشتند که به این طرف هم سرایت کرد. جدای از آن عارضه بی‌تدبیری که برای انسجام و به‌سامان کردن هنرهای انقلاب، به‌ویژه هنرهای تجسمی، داریم، در این طرف هم رقابت منجر به نفعی موجب شد ما همدیگر را از دور خارج کنیم، نینیم یا حذف کنیم که این هم عارضه دیگری است.

این که آقای هاشم‌زاده می‌گویند بعد از نفعی تأثیرات هنر غرب، ما می‌گفتیم که این تأثیرات و غرب‌زدگی‌ها خوب نیست، همه هم داد سخن دادند، مطلوب چیست؟ پرسش اصلی هنرها همواره وجود دارد. این که شما می‌گویید من «الله» هستم و هیچ خدایی را قبول ندارم، در مقابل باید پرسید: «پس چه چیزی را قبول داری؟»

می‌گوید بالاخره آن «الله» را باید بشناسم و شما باید ویژگی آن



سید ناصر هاشم‌زاده

را بیان کنی. اما اگر فقط نفی کنی، چه؟ مدت مدیدی است که ما فقط یاد گرفته‌ایم اعتراض و نفی کنیم؛ چه خوبی‌ها و چه بدی‌ها را. این که «چه چیزی خوب است» را یا واقعاً بلد نیستیم یا به آن اعتنائی نداریم. ما نمی‌گوییم باید تمام مسائل عالم را حل کنیم، بلکه شاعر و موسیقی‌دان، هر کدام باید در زمینه تخصصی خودش به آن بپردازد؛ هنرهای تجسمی هم همین‌طور. وقتی می‌خواهیم در وادی هنرهای تجسمی صحبت کنیم، می‌گوییم این وضع به این دلایل مطلوب نیست.

حالا مطلوب چیست و اصلاً آیا ما مطلوب را می‌شناسیم؟ آیا اساساً مطلوبی وجود دارد؟ آیا برای هنر انقلاب تعریفی ارائه شده است؟ آیا ما مانیفست، بیانیه‌ای، کتاب مرجع یا جزوه‌ای راجع به این قضیه داریم که ویژگی‌های هنر انقلاب را بیان کنیم، سیر آن را بگوییم و بیان کنیم که در ادامه هم این‌گونه خواهد بود؟ فراهم کردن این‌ها وظیفه چه کسی بوده است؛ هنرمندان، مدیران یا سیاست‌گذاران؟

هاشم‌زاده: آقای سیفی از واقعیتی صحبت می‌کنند که بهتر است انسان در آن ریز شود. کاش دوستان اهل نظر حضور داشتند و در هر رشته از هنرهای تجسمی ریز می‌شدند. وقتی انقلاب اتفاق افتاد ناگزیر در همه رشته‌ها باید حرکت خودجوشی دیده می‌شد و دیده شد و یک‌سری استعدادها خودبه‌خود تجلی کردند. اما صحبت این نیست که آن انقلاب داعیه‌ای نداشت، بلکه چون داعیه داشت اتفاق افتاد. این داعیه، قبل از این که نظامی، علمی و سیاسی باشد یک داعیه فرهنگی بود، حتی دعوا و نزاع با ایدئولوژی‌های دیگر براساس فرهنگ بود. این قسمت از قضیه باید به تناسب ادعا رشد می‌کرد. شما وقتی یک انقلاب را فرهنگی می‌بینید، رشد فرهنگی را نیز باید در آن مضاعف ببینید، به‌موازات این رشد، شما می‌گویید سیاست و آن موقع سیاست، تابعی از فرهنگ تعریف می‌شد. الان فرهنگ، تابعی از سیاست تعریف می‌شود. باید مدیران در خدمت هنرمندان تعریف می‌شدند، امروز هنرمندان در خدمت مدیران تعریف می‌شوند. این خیلی متفاوت است. تفکر و



پس اتفاقی که افتاده بود، دیگر آن اتفاق نیست و دغدغه و آثار آن هم وجود ندارد. امروز یک مدیریت اداری در صحنه هنر کشور به شیوه اداری- یعنی بوروکراسی به معنای بد کلمه- برای هنرمند جایگاه تعیین می‌کند و حتی اگر رویش بشود، که بعضی جاها شده، کارت دست هنرمند می‌دهد تا ساعت ورود و خروج بزند و این یعنی فاتحه! این از کجا آمده و چگونه اتفاق افتاده است؟ اتفاقی که تمام هنرها را هم شامل می‌شود و خاص هنرهای تجسمی نیست و حتی شامل مطبوعات ما هم می‌شود؛ به‌ویژه مطبوعاتی که در اداره یا نهادی خاص و در محدوده خاص باید حصر خاصی را بزنند. اما آیا در اقتصاد هم این‌گونه است؟ در اقتصاد که دامنه را باز کرده‌اید و آن چیزی را که می‌شد در آن شک کرد هم حلال کرده‌اید. راه حل درست کرده‌اید، عقل و شرع به کار برده‌اید تا آن‌چه مربوط به مساله پول است، رابطه پول- پول، از کار بیفتند و این چرخه بچرخد، درحالی که در داعیه فرهنگی شما در چند دهه پیش از انقلاب و تمام نزاع متفکران شما به‌عنوان مذهب یا دیگران وجود داشت؟ این اقتصاد اصل نیست. ولی شما راه حل‌ها را برای اقتصاد باز گذاشتید تا دامنه توسعه، آن هم اقتصاد به معنای دلالتی کلمه، باز شود، اما در فرهنگ چرا این دامنه بسته ماند؟

درد این نیست که فاتحه همه چیز را بخوانیم، نه، قضیه درست است؛ ولی انگار جایی در بن‌بست گیر کرده‌ایم. اشکالی هم ندارد، دوباره چند قدم به عقب برمی‌گردیم، راه را پیدا می‌کنیم و ادامه می‌دهیم. از پیدا کردن راه ناامید نیستیم.

الآن سینمای ما به کجا رسیده است؟ رشته‌ای که من مشغول به کار در آن هستم، مسائل فکری و نظری‌ای که من در هنر به آن کار می‌پردازم، به کجا رسیده است؟

می‌خواهم بگویم: نظر، خسته‌کننده‌ترین مساله برای هنرمند شده است که این کار تو، این نقاشی تو، این گرافیک تو زاینده کدام فکر است؟ مثل این که حوصله‌ها کم شده است، مثل چینه‌دان مرغ، چند دانه که می‌خورد، چینه‌دان پر می‌شود. در گذشته، در اصالت تبلیغات شک داشتند که اصلا تبلیغات بشود یا نشود. می‌گفتند تبلیغات تجاری نباید حاکم بر رسانه ملی بشود، اما امروز عامل اجرایی خود تبلیغات شده‌ایم. نمی‌خواهم بگویم غلط یا درست است؛ اگر فکر قبلی درست بوده، پس عمل امروز غلط است. این‌ها زمینه‌هایی است که ما خواه‌ناخواه در سیر تحول فرهنگ و هنر در جامعه خودمان به‌ویژه این سه دهه، باید به آن بیندیشیم. به جای تشکیک در مسائل، حداقل پرسش کنیم.

«پرسشی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس»، چه اشکالی دارد آن‌هایی که جوابش را می‌دانند، بگویند. اصلا قرار بوده بر سر این فرهنگ بزنیم، جایگاه نداشته، قرار بوده یک بوروکرات بیاید و تکلیف اهل هنر را مشخص کند؛ ولی قرار این نبود. از هر کدام از دل‌سوزان این قضیه بپرسید، می‌گویند قرار این نبود. از اوج هر تمدنی چهار تا از همان‌هایی که در تمدن اسلامی به‌وجود آمدند و همیشه الگوها و افتخارات ما هستند، چه در هنرها و چه در علوم گوناگون را می‌آوریم و مدام می‌گوییم این‌ها را داشته‌ایم. محصول ۵۰۰ سال تمدن اسلامی همان چند نفری هستند که از آن‌ها نام می‌بریم. قرار است همه این حرکات منجر به محسوب‌شدن در هنر و تفکر شوند. ما نباید جلوی حصول به این نتیجه را بگیریم و سد ایجاد کنیم. من قبول دارم که چیزی به‌وجود آمد و متولد

هنر موجه و توجیه‌گر اوضاع نیستند، بلکه مولد اوضاع هستند. اگر زمانی موجه اوضاع شدند، بدانید در این‌جا تفکر و هنر اصالت ندارد. ما نمی‌خواهیم درباره این که آن‌چه در انقلاب به‌وجود آمده اصالت داشته است یا نه، بحث کنیم. هنر در انقلاب اصالت داشته، زیرا چیزی به‌وجود آمده، چه متأثر از فرهنگ غرب، چه متأثر از سنت شرقی، چه ادغام این دو. اما رو به این می‌رفت که مطلوبی متولد بشود، یعنی چیزی زاینده شود که بگوییم داریم به مطلوب ذهنی‌ای که در تعریف فرهنگ‌مان داشته‌ایم، نزدیک می‌شویم. حداقل آن، در تمثیل بگویم که رو به قبله حرکت کنیم، به کعبه نزدیک شویم، دور که نباید بشویم. اگر دور شده باشیم، خطاست. اگر پشت به قبله بوده باشیم که خطایی بزرگ‌تر است، در این صورت دیگر نباید گامی برداریم چون هر گامی که برداریم، دورتر می‌شویم و بهتر است که بایستیم.

مساله این است که در وادی هنر، آن اتفاق باید اتفاقاتی را ایجاد می‌کرد و ایجاد کرد. هیچ‌کس نمی‌تواند منکر آن‌ها باشد. اما آیا این اتفاق، موجد سیر و سلوک هنرمندان شد یا نه، به غارت رفت و در جایی مضمحل شد؟ الان ما در دهه سوم انقلاب هستیم، مجله‌ای به نام «سوره» می‌خواهد این حرف‌ها را چاپ کند. مجله سوره جایی را که برای بحث بنده و شما در نظر گرفته، اتافی است که پنجره ندارد. میزانشنی که ما در آن نشسته‌ایم برون‌رفتی ندارد، نه هوای خوبی دارد، نه نور خوبی... خوب که می‌گوییم، منظورم قطعاً وضعیت اشرافی نیست. اگر شما فضا را مهم می‌دانید، فضای گفت‌وگو هم مهم است. این گفت‌وگو می‌خواهد تعقل و تفکر ما را در باب هنر این سه دهه بگوید، ولی گویا به‌ناچار، و برای پر کردن صفحات مجله، ما باید نشستی برگزار کنیم که سه صفحه مجله را پر کند، مثل این که گزارشی می‌خواهد تهیه شود و اتفاقی بیفتد برای کسانی گزارشی تهیه شود و اتفاقی روزمره بیفتد برای کسانی که مجله را تولید می‌کنند. شاید آن دغدغه هم زیاد نیست. واقعا هم من می‌گویم زیاد نیست؛ دغدغه‌ای وجود ندارد؛ دغدغه کجاست؟

بسیاری از هنرمندانی که دهه اول در صف اول انقلاب بوده‌اند با تمام شدن جنگ و شرایط خاصی که پیش آمد، حس کردند که نیاز به آموزش و دید وسیع‌تر ورای ایران و این‌که چه اتفاقاتی در دنیا در حال رخ دادن است، وجود دارد

شد، اما قبول ندارم چیزی که متولد شد یقیناً رشد کرد. این را هم قائل نیستیم که اگر رشد نکرده است، عده‌ای خاص مقصرند، شاید هنرمندان هم در این قضیه مقصر باشند. روند اجتماعی، ما را به‌سویی برده که لازم است بنشینیم و عاقلانه و دل‌سوزانه به این مسأله فکر کنیم.

سیفی: غرب‌زدگی هم که به آن اشاره شد در همه شوونات رسوخ کرده است. ما در مقابل غرب موضع داریم. آن طرف به هنرمند ارج می‌نهند، برای او شأنیت قائل هستند، اعتراض هنر را برمی‌تابند و حتی کمک می‌کنند که او کارش را انجام دهد و آن را ارائه کند، زیرا سیاسیون و اهل معنا در آن طرف، پشت سر هنرمند حرکت می‌کنند. اگر بخواهیم جامعه را بررسی کنیم، هیچ فردی قابل اعتمادتر از هنرمند نیست، برای این که به کینه مطالب پی می‌برند و راه را پیدا می‌کنند. این اعتماد به‌دلیل خوبی آن افراد نیست و ما نمی‌خواهیم امتیازی به آن‌ها بدهیم و بگوییم چقدر آدم‌های فهیمی هستند، بلکه از سر زیرکی است. هنرمند به‌دلیل این که از وضع موجود راضی نیست و آدم قانعی هم نیست و کمال‌گرا و کمال‌طلب است، خیلی جلوتر را می‌بیند. او این را فهمیده است، اما ما در این‌جا متوجه آن نشده‌ایم.

رهبر نظام، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، می‌فرماید- نقل به مضمون- هیچ تفکری تا با هنر آمیخته نشود، ماندگار نخواهد شد. ایشان آدم فرهنگی‌ای هستند و نگاه فرهنگی دارند، خیلی هم کارهای فرهنگی و هنری را دوست می‌دارند و از آن‌ها حمایت و استقبال می‌کنند، اما آیا این کافی است؟ ما پایین‌تر که می‌آییم، می‌بینیم فهم قضیه مشکل‌تر است. آثاری که در دهه اول به‌وجود آمد، حتی افرادی که از غرب می‌آمدند، این آثار را می‌دیدند و در آن‌ها تأمل می‌کردند، پای بعضی کارهایی که از غرب متأثر بود، خیلی نمی‌ایستادند؛ بلکه پای آثاری که خیلی شرقی‌تر و ایرانی‌تر بود، با تأمل می‌ایستادند و می‌گفتند در آن طرف خیلی دوست دارند این کارها را ببینند.

چند وقت پیش جشنواره‌ای در فرانسه برگزار شد و چند نفر از مدیران به آن‌جا رفتند. چه برنامه‌ریزی‌ای شده که ۱۰۰ تا ۲۰۰ اثر از آثار ناب و اصلی که بعضاً در دهه اول و دوم خلق شده است در چند کشور غربی نمایش داده شود؟ ما می‌خواهیم با غرب، با اسلحه روبرو شویم؟! ما قصد دعوا نداریم، اما هم ما موضع داریم و هم آن‌ها. مواضع آن‌ها برای ما مشخص است، هنوز هم تبلیغ می‌شود و بعضی با مزد و موجب و بعضی بی‌مزد و موجب آن را تبلیغ می‌کنند که متأسفانه برخی از آن‌ها از مدیران فرهنگی نظام هستند. شما برای این طرف چه کاری می‌کنید؟ شما که آن طرف حلوا حلوا می‌کنید و به این طرف می‌آوردید و کاری می‌کنید که همان‌ها در دانشکده‌ها تدریس بشود. در نمایشگاه‌هایی که بر پا می‌کنید و اسم اسلامی بر آن می‌گذارید، ۹۹ درصد کارها متأثر از غرب است. شما می‌توانید سیاست‌گذاری کنید و حداقل موضوعی را مطرح کنید که دانشجو یا هنرمند، ذیل این موضوع مقداری به این حال و هوا نزدیک شود، اما فضا و تکنیک را آزاد گذاشته‌اید و دانشجو متعجب می‌شود که جهان اسلام یعنی این؟ این که همه‌اش غرب است.

آدم غربی هم خوشحال می‌شود که جهان به‌سوی تک‌قطبی شدن پیش می‌رود و می‌بینند که مصداق‌های دهکده جهانی را درست گفته‌اند. اما ما می‌گوییم که ناامید نیستیم و این را قبول نداریم.

ما تابع خداییم و مسلمانیم، می‌گوییم خدا یکی است، خدا به ما عقل و شعور داده و اگر قرار است تواضع و انفعالی داشته باشیم، باید برای خدا باشیم. باید توجه شنود که به اندازه کافی در هنر، به‌ویژه هنرهای تجسمی برای هنر غرب تبلیغ می‌شود، چه در رسانه‌ها، چه دانشکده‌ها. برای معرفی برنامه‌های این‌جا چه فکری اندیشیده‌اید؟

خزایی: من به دهه دوم انقلاب برمی‌گردم. این دهه، دهه آموزش است و بسیاری از هنرمندانی که دهه اول در صف اول انقلاب بوده‌اند با تمام شدن جنگ و شرایط خاصی که پیش آمد، حس کردند که نیاز به آموزش و دید وسیع‌تر ورای ایران و این که چه اتفاقاتی در دنیا در حال رخ دادن است، وجود دارد. همین موجب شد که بسیاری از هنرمندان انقلاب به کشورهای مختلف سرازیر شوند، مثل هند در شرق و تعدادی هم به اروپا، استرالیا و کانادا رفتند که من هم یکی از همین‌ها بودم و محیط را دیدم. به نظر من، تا کسی وارد محیط نشود و در آن زندگی نکند، نمی‌تواند فرهنگ آن‌ها را درک کند و این با سفر توریستی خیلی فرق می‌کند. من پنج سال با این موضوع درگیر بودم و دوران خیلی سختی بود. با وجود این که باید دوره تحصیلات تکمیلی را می‌گذراندم، از آن طرف هم مجبور بودم کار هنری را مدتی تعطیل کنم. مدتی نیز با آقایان پلنگی و سراج در یک شهر بودیم. آقای پلنگی تابلویش را در خانه‌اش نصب کرده بود، آقای سراج هم تار و سنتورش را آورده بود و مرتب کار می‌کردند، این‌گونه نبود که فقط به درس بپردازند. به‌رحال تجربه خوبی اندوختند و بعد از ۵، ۶ سال به کشور بازگشتند. اتفاقی که افتاد این بود که وقتی من نوعی از این‌جا رفتم، یک جایی داشتیم که می‌توانستیم سه‌پایه‌ام را بگذارم یا روی میز، کار هنری‌ام را شروع کنم. بفرض آقای عالی - خدا رحمت‌شان کند- با وجود این که کارمند رادیو و تلویزیون بودند، ساعت ۳ بعدازظهر که به حوزه می‌آمدند و کار خود را شروع می‌کردند، به‌گونه‌ای عمل می‌کردند که انگار اول صبح است. ما گاهی اوقات می‌ماندیم و تا شب کار می‌کردیم، حتی گاهی اوقات، شب هم همین‌جا می‌خوابیدیم. ما چنین محیطی را ترک کردیم و برگشتیم و نه تنها، من بلکه بیش‌تر دوستان به این مسأله برخوردیم که دیگر از میز خبری نبود.

من فکر می‌کردم هنوز رنگ‌های آکریلیک من در کمد هست و باید آن‌ها را بردارم و شروع کنم، اما محیط، اداری و دفتری شده بود و این که من میزی یا جایی برای کار داشته باشم دیگر نبود. از آن طرف هم تجربیاتی به‌دست آمده بود که این افراد دل‌شان می‌خواست، چه به‌صورت تئوری و چه عملی، وارد کار شوند و خودشان را بروز دهند که ما دیدیم این راه بسته شد. نه تنها به این صورت، بلکه بعضی و نه همه، با نگاه محتاطانه به این افراد نگاه می‌کردند که این‌ها در غرب درویش شده‌اند. در صورتی که به نظر من افراد نه تنها تغییری نکرده‌اند، بلکه محکم‌تر شده و غرب را شناخته‌اند و برای‌شان مثل روز روشن است. این‌گونه نیست که در تخیل‌شان چیزی از غرب باشد بلکه دقیقاً می‌دانند که چگونه است و چه مشکلات و حسن‌هایی دارند که موجب شده به این‌جا برسند. موضوعی که دغدغه اواسط دهه دوم و اوایل دهه سوم شد، این بود که بسیاری از هنرمندان از این پیکره جدا شدند و این شاید تنها راه‌حل بود که شخص فکر می‌کرد نمی‌تواند با جمع کار کند و باید به‌تنهایی کارش را ادامه بدهد. همین موجب شد که آن‌ها تک‌تک،



همه ما ایرانی هستیم و هیچ تفاوتی با همدیگر نداریم. تفاوت تفکر وجود دارد که عده‌ای فکر می‌کنند به انقلاب تعلق دارند و باید به آن خدمت کنند و عده‌ای شاید کم‌تر چنین تعهدی را در خود می‌بینند

دست بچه‌های انقلاب بود، مانند نمایشگاه دهه گرافیک انقلاب و دوسالانه گرافیک که ۵۰-۵۰ در آن حضور داشتند، حتی آن‌ها هم از دست‌شان درآمد و اسم خیلی از هنرمندانی که به درجه بالایی هم دست یافته‌اند، خیلی ضعیف برده می‌شود.

سیفی: ریشه‌های این انفعال چیست؟ قرار بود ما به هنرهای تجسمی بپردازیم، اما این مقدمه و صحبت‌ها لازمه این قضیه است. بالای این مطلب می‌خواهند تیرت بززند «هنر انقلاب اسلامی، هنر تجسمی». آیا اصلاً چنین چیزی هست؟ اگر هست کجاست؟ به تعبیر شما چرا مدام آن طرفی‌ها را می‌آورند؟ اگر این‌ها خوب نیست، پس چرا این بندگان خدا تمام انرژی و جوانی‌شان را گذاشتند و کار کردند، از این‌ها استفاده و در تلویزیون تبلیغ کردند و در تمام همایش‌ها از آن‌ها حداقل به‌عنوان یک گراند استفاده می‌کردید و برای مصداق هنر دینی و اسلامی این‌ها را مثال می‌زدید، حالا چه شده است که این‌ها در بایگانی‌ها در حال از بین رفتن هستند. یک جای معمولی هم برای نگهداری‌شان در نظر گرفته نشده است. آب و هوا، شرایط گرما و سرما، گرد و خاک و... باعث آسیب‌دیدن آن آثار می‌شود. آیا تاریخ مصرف این‌ها و هنر انقلاب تمام شده است و ضرورتی به حضورشان نیست؟ اگر هست چرا این آثار در حال از بین رفتن است و برای دوستانی که می‌توانند باز منشأ اثر بشوند، فضای کار فراهم نمی‌شود؟

باید فضای کار وجود داشته باشد. شما به‌گونه‌ای برخورد می‌کنید که فرد فکر می‌کند تمام شده است. آیا واقعاً تمام شده است؟

خزایی: تمام این‌ها موجب شد که تک‌روی بشود و این‌که فرد تصور کند و قتش با گفت‌وگو از بین می‌رود و جایی هم نیست که کار کند. همین‌طور باعث شد که افراد پراکنده شوند و هر کدام جداگانه کار کنند و کارهایی هم که تحویل می‌دادند بایگانی شد و همه به بدترین جاها- به قول آقای سیفی- رفتند و من الان نمی‌دانم که این کارها به چه صورت نگهداری می‌شوند و خلاصه، چاپ آثار تجسمی تعطیل شد. به نظر من با تعطیلی این جریان، هنرهای تجسمی انقلاب اسلامی توقف پیدا کرد. خیلی از مردم به نمایشگاه‌ها مراجعه می‌کردند و فکر نمی‌کردند خالق این آثار در این سن و سال باشند، چون به‌هرحال از طریق همان آثار با خالق‌شان آشنا شده بودند.

گوشه‌های مختلف را بگیرند و شروع به کار کنند. به فرض من تعداد ده پوستر کار کردم، آقای سیفی بیست تابلو کار کرده، ولی هیچ کدام از دیگری خبر نداریم، در صورتی که در دهه اول وقتی پوستر تمام می‌شد، دو هفته بعد به تعداد زیادی تکثیر و پخش می‌شد. مثلاً من به سوریه یا عربستان که رفته بودم، می‌دیدم در مدینه پوسترهای در قطع کوچک ما را به در و دیوار مساجد زده و تمبر آن را چاپ کرده‌اند. حتی زمانی که برای آموزش به یکی از زندان‌ها رفته بودم، می‌دیدم رئیس زندان کارهای حوزه را نصب کرده است و برایم غیر قابل تصور بود که در چنین محیطی کارهای گرافیکی که در قطع خاص چاپ شده، همه را قاب کرده و به دیوار زده باشند. این کارها درون مردم بود و به‌خاطر شرایطی که وجود داشت چاپ می‌شد، اما در دهه دوم دیگر این کارها چاپ نشد. یکی از مشکلاتی که برای هنرهای تجسمی پیش آمد این بود که جلوی تکثیر آثار گرفته شد.

سیفی: واضح‌تر و مصداقی‌تر بیان کنید، چون اشاره کردید که وقتی برگشتید، فکر می‌کردید فضای کار وجود دارد، ولی دیدید فضا خیلی اداری شده است.

مطلب دیگر این‌که چرا در دهه اول این کارها تکثیر و تا اقصی نقاط هم می‌رفت و با مردم ارتباط برقرار می‌کرد و بعد خود ما جلوی این امر را گرفتیم، اما در آن طرف با موضع دیگری کارهای‌شان ارائه می‌شود، نمایشگاه‌های مختلف برپا و برایشان تبلیغ و به‌شکل مجموعه‌های نفیسی چاپ می‌شود و احتمالاً یارانه‌های دولتی هم برایشان در نظر می‌گیرند؟

خزایی: در دوره پهلوی به عده‌ای از آنان به‌عنوان هنرمندان مورد توجه، خیلی عنایت می‌شد و بورس و امکانات بسیاری به آن‌ها تعلق گرفت و کلاً در جامعه مطرح شدند. البته نمی‌خواهم آن‌ها را طرد و نفی کنم، همه ما ایرانی هستیم و هیچ تفاوتی با همدیگر نداریم. تفاوت تفکر وجود دارد که عده‌ای فکر می‌کنند به انقلاب تعلق دارند و باید به آن خدمت کنند و عده‌ای شاید کم‌تر چنین تعهدی را در خود می‌بینند. مورد بعدی که برایم جالب بود این‌که می‌دیدم افرادی که قبل از انقلاب خیلی مورد توجه بودند، دوباره مطرح شده‌اند و کارها در دست آن‌هاست و کارهایی که تا دیروز در

زمانی من نمایشگاهی گذاشته بودم. فردی آمد و گفت: «من قصه گوی رادیو هستم و همه کارهای شما را گردآوری کرده‌ام، نه تنها کارهای من بلکه کارهای دوستان دیگر را هم همین‌طور.» مرا که دید خیلی تعجب کرد. از طرفی هم بچه‌ها دنبال این که خودشان را مطرح کنند، نبودند؛ این که عکس‌شان را پشت آثارشان قرار دهند یا از خود تیپ بسازند. متأسفانه در کشور ما هنرمند باید یک سیل آن‌چنانی و مو و قیافه خاصی داشته باشد. آن‌ها به دنبال این کار نبودند، به همین دلیل کارها رواج پیدا می‌کرد. نمی‌خواهم بگویم هنرمندان کار نمی‌کنند یا ضعیف شده‌اند، بلکه جلوی تکثیر کارها گرفته شده است و از طرف دیگر اختیاراتی که قبلاً داشته‌اند ناپایه گرفته شده است. هنرمندان در بخش زیادی از برنامه‌هایی که وجود داشت دخالت داشته‌اند. آن اوایل که حوزه هنوز دولتی نشده بودند، سه نفر عضو شورا بودند؛ آقایان سلحشور، سراج و خسروچردی و کل مسائل حوزه در مقطعی زیر نظر این سه نفر می‌چرخید. در دوران بعد افراد دیگری آمدند که حرکت هم‌چنان وجود داشت و کارها خیلی خوب پیش می‌رفت، ولی متأسفانه خیلی از مسائل فرهنگی پس‌زمینه خیلی از تصمیم‌گیری‌ها شد و از طرفی هم دست هنرمندانی که به خارج از کشور رفته بودند، بسته‌تر شد که دلایل آن را من نمی‌دانم. جالب این‌جاست که خاطرات یکی از وزرای قبل از انقلاب ایران را می‌خواندم - شاید هم نخست‌وزیر بوده - که ایشان به ژاپن می‌رود و از آن‌ها می‌پرسد بعد از جنگ جهانی دوم، شما ضعیف بودید، چون سقوط کرده و خیلی وضع وخیمی پیدا کرده بودید، چه شد که یک‌باره رشد کردید؟

آن شخص جواب داده بود که جوان‌هایمان را به کشورهای مختلف دنیا فرستادیم. وقتی که برگشتند خیلی از کارهای مملکت را به دست‌شان سپردیم و خواستیم تجربیاتی را که آموخته‌اند اجرا کنند. ولی ما دقیقاً عکس آن عمل کردیم!

به نظر من کاری که هنرمندان انجام دادند و قابل تقدیر است و به دهه سوم بازمی‌گردد، این است که تنها راهی که برای خود باز دیدند، راه آموزش بود. بخش مهمی از مراکز آموزشی به‌دست این هنرمندان اداره می‌شد، آن هم در دوره‌ای که اکثرشان در آموزش دانشگاه‌ها حضور فعال داشتند و الان دوباره محدودیت‌هایی در حال ایجاد شدن است، ولی می‌بینیم که هنرمندان کار خودشان را انجام می‌دهند. در نسل جدیدی که در حال تربیت شدن است، امیدواری‌هایی دیده می‌شود، چون من ده سال است که در دانشگاه فعالیت می‌کنم، می‌بینم که امیدواری هست و مطمئناً خوش‌بینی و نوزایی جدیدی در این زمینه اتفاق می‌افتد. نگاهی که اکنون دانشجویان نسبت به هنر ایرانی، به مفهوم عام آن، دارند با زمانی که ما دانشجوی بودیم خیلی تفاوت دارد. شاید آن موقع ما شناختی از هنر ایران نداشتیم، تاریخ مصرف آن تمام شده بود و به‌قول یکی از نویسندگان، مانند حبابی است که ترکیده و دیگر غیر ممکن است که این حباب شکل بگیرد، در صورتی که الان این‌گونه نیست. فرهنگ و هنر ما توقف‌هایی داشته است که این توقف‌ها مثل سدی که گاهی آب پشت آن جمع می‌شود، پرآب می‌شود و انرژی زیادی از این سد به‌دست می‌آید. ما ناامید نیستیم و فکر می‌کنیم به‌زودی این اتفاق خواهد افتاد و ان‌شاءالله به یک رستاخیز و نوزایی که هنر ایران همیشه خودش را بعد از فترت‌هایی که در طول تاریخ پیش آمده، نشان داده است و دوباره شکوفا می‌شود و عطر و بوی آن دنیا را فرا خواهد گرفت. امیدواریم آن روز هر چه زودتر برسد.

هاشمی: همه حرف‌ها را دوستان گفتند و در این زمینه، من حرفی برای گفتن ندارم. فقط می‌دانم اگر بحث‌ها ریزتر نشود و با دوستان دیگر ادامه پیدا کند، خیلی خوب است. ولی گاهی بحث‌ها حالتی مضر یا بی‌فایده به خود می‌گیرند. جامعه‌ای که اصولاً نیاز به تولید کار هنری دارد، بحث صرف هنرمندان، فقط درد دل است.

سیفی: شما این بحث‌ها را مفید نمی‌دانید؟
هاشم‌زاده: از نظر بنده حتی مضر هستند. امروز مدیریت کلی

جامعه ما اشتغال‌ی دارد که مسأله‌اش این نیست، شاید هم حق دارد، برای این که نوع تربیتش این‌گونه است و شما نمی‌توانید به او بگویید به ضرورت هنر مثلاً از این باب توجه کند. او از بایی که خود می‌طلبد، توجه می‌کند. این است که هنرمند هم خیلی راحت به ستادهای انتخابی اشخاص مختلف رفت‌وآمد می‌کند و حس می‌کند به او عزت و احترام گزارده‌اند، در ردیف اول هم می‌نشیند، مشکلی هم ندارد، اما در یک موضع کوچک‌تری خودش را خلاصه می‌کند. از یک موضع وسیع‌تر که همان مردم، انقلاب، کلیت جامعه و... است دور می‌شود و خودش را به حوضچه‌هایی محدود می‌کند. این، خواه‌ناخواه در جامعه ما رخ می‌دهد و رخ هم داده است. امروز می‌توانیم به مدیران میانی یا مدیرانی که ان‌شاءالله در نسل بعدی ظهور می‌کنند، امیدوار باشیم. امیدواریم که بیابند و ضرورت جامعه را درک کنند یا مدیران فعلی حداقل از شدت و فشار بوروکراسی‌شان بر هنرمندان بکاهند. این‌ها التماس دعاست و گرنه کاری از پیش نمی‌برد. انتظار هم انتظار چندان معقولی نیست. این بحث‌ها هم در کل درد دل و تذکری برای خودمان است.

سیفی: بحث پیرامون مسیر هنر انقلاب از ابتدا تاکنون در این سه دهه بود و همان‌طور که پیش‌بینی می‌کردیم مباحث کلی را مطرح کردیم چون بحث و سخن در این زمینه بسیار است و نمی‌توانیم در یک جلسه پیرامون این قضیه صحبت کنیم. حتی اگر یک سرفصل هم انتخاب کنیم، شاید باز هم جواب ندهد. ان‌شاءالله که منشاء خیری بشود و دوستان دیگر هم به جزئیات بپردازند و در فرصت‌های دیگر به‌سراغ مسائل مصداقی‌تر و عینی‌تر برویم. به‌رحال هنر انقلاب مسیر خود را طی و در دهه اول نمود پیدا کرد، به‌ویژه در وادی نقاشی و گرافیک با آثاری که خلق شد و با تکثیر خوبی که پیدا کرد و به جامعه راه یافت. عمده‌تاً هم این آثار متعلق به حوزه هنری است.

حالا نمی‌گوییم مطلق، چون جهاد و مراکز دیگر هم فعالیت می‌کردند، مثل نهادهای مردمی و نهادهای شخصی البته کم‌تر، اما عمده‌تاً این بار بر دوش حوزه هنری بود. با آمدن مدیریت هنری در دهه دوم، حوزه هنری به جای این که مسیرش را تقویت کند، مقداری دچار رکود شد که یا این فترت در ذات قضیه است، یعنی چاره‌ای برای آن نیست، یا این که مقداری هم به‌دلیل بی‌تدبیری و بی‌برنامگی و تأمل نکردن درست هنرمندان بوده است. در دهه سوم این فترت کلاً آشکار شده است و دغدغه معاش خیلی‌ها فرصت بروز و ظهور یک اثر هنری را نمی‌دهد. ما خیلی وقت است که یک فیلم یا یک تابلوی خوب نمی‌بینیم، اما باز امیدواریم و می‌دانیم که این دوران فترت است، جوان‌ها خیلی حرف برای گفتن دارند. همین نمایشگاه هنر جوان که به تازگی بر پا شده و مضامینی که درباره انقلاب و مسائل مذهبی کار شده است، نگاه خاص خود را دارد که اگر بعضی از این‌ها جزء هنرمندان حوزه یا جاهایی دیگر بودند ممکن بود کارهای‌شان را رد کنند، اما این برخورد خوبی است که بگذاریم هر کسی از منظر خود به قضیه نگاه کند. اگر قرار باشد همه از یک روزنه نگاه کنند که محدودیت و محذورت پیش می‌آید و اصلاً متعلق به هنر و عالم هنر نیست. هر کسی از ظن خود کار خود را ارائه می‌دهد و بستگی به عمق برداشت، بینش و تعلق خاطر فرد دارد که چه چیزی می‌بیند و ما با گزارش او روبه‌رو هستیم. بهتر این است که گزارش جوانان را ببینیم و نمایشگاه هنر جوان از این منظر خیلی خوب بود.

دیگر دوستانی که در این زمینه استخوان خرد کرده‌اند و صاحب‌نظرند و کار کرده‌اند، حرف برای گفتن دارند. شما مسائل اجتماعی را گفتید که جاهایی از آن‌ها استفاده می‌شود و هنوز بعضی از آن‌ها هستند، ولی متأسفانه آن فضا هم در حال محدود شدن است. جای این است که حوزه برای استفاده از این همه تلاش و انرژی که باید منتقل شود کاری بکند. ان‌شاءالله این اتفاق بیفتد و ما شاهد این انقلاب مجدد و نوزایی در هنر انقلاب باشیم. ■

با آمدن مدیریت هنری در دهه دوم، حوزه هنری به جای این که مسیرش را تقویت کند، مقداری دچار رکود شد که یا این فترت در ذات قضیه است، یعنی چاره‌ای برای آن نیست، یا این که مقداری هم به‌دلیل بی‌تدبیری و بی‌برنامگی و تأمل نکردن درست هنرمندان بوده است